

اگزستانسیالیسم از تئوری تا عمل

علی اکبر فرهنگی

۷	پیش‌گفتار
۱۱	فصل اول/ مفاهیم نظری اگزستانسیالیسم
۱۱	مقدمه
۱۴	اگزستانسیالیسم؛ مفاهیم و مبانی نظری
۳۳	گسترش تاریخی اگزستانسیالیسم
۴۹	مقولات اساسی اگزستانسیالیسم
۶۸	اگزستانسیالیسم و اصالت بشر
۷۴	اگزستانسیالیسم ایرانی
۸۷	فصل دوم/ کاربرد اگزستانسیالیسم
۸۷	مقدمه
۸۸	اگزستانسیالیسم و روان‌درمانی
۹۲	اگزستانسیالیسم و آموزش و پرورش
۱۰۰	اگزستانسیالیسم و مدیریت
۱۳۳	فصل سوم/ نظریه پردازان و مشاهیر اگزستانسیالیسم
۱۳۳	مقدمه
۱۳۳	سقراط (۴۶۹ ق.م- ۳۹۹ ق.م)
۱۳۹	مارکوس اورلیوس اوگوستینوس (۳۵۴-۴۳۰)
۱۴۴	صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی (۱۵۷۲-۱۶۴۰)
۱۴۸	بلز پاسکال (۱۶۲۳-۱۶۶۲)
۱۵۲	سورن کی‌یرکگارد (۱۸۱۳-۱۸۵۵)
۱۷۴	فیودور میخائیلوویچ داستایوفسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱)
۱۷۶	فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)
۱۷۹	ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸)
۱۸۲	میگل دِ اونامونو (۱۸۶۴-۱۹۳۶)
۱۸۵	نیکلای الکساندروویچ بردیائف (۱۸۷۴-۱۹۴۸)
۱۸۸	مارتین بوبر (۱۸۷۸-۱۹۶۵)
۱۹۰	فرانتس کافکا (۱۸۸۳-۱۹۲۴)
۱۹۳	کارل یاسپرس (۱۸۸۳-۱۹۶۹)
۱۹۶	مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶)
۱۹۹	گابریل اونوره مارسل (۱۸۸۹-۱۹۷۳)
۲۰۱	ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰)
۲۰۵	سیمون دو بووار (۱۹۰۸-۱۹۸۶)
۲۰۸	مرلوپونتی (۱۹۰۸-۱۹۶۱)
۲۱۰	سیمون وی (۱۹۰۹-۱۹۴۳)
۲۱۷	آلبر کامو (۱۹۱۳-۱۹۶۰)
۲۲۳	علی شریعتی (۱۹۳۳-۱۹۷۷)
۲۲۹	فهرست منابع

فصل اول مفاهیم نظری اگزیستانسیالیسم

مقدمه

در اواخر جنگ جهانی دوم دنیا کم‌وبیش با دگرگونی‌های فلسفه در اروپا آشنا شد. منادی این دگرگونی‌های فلسفی و افکار جدید روشنفکرانه، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و به‌طور کلی کارهای ادبی نویسندگان خاصی از فرانسه بود. این نوشته‌ها عموماً بویی از بیگانگی و طعمی از سرگستگی داشتند که آنها را شگفت‌انگیز و مقبول طبع و در عین حال از نظر فهم مشکل می‌کرد. این حرکت جدید، تحت عنوان اگزیستانسیالیسم (فلسفه اصالت وجود) شناخته شد و در مراحل ابتدایی بیشتر میان هنرمندان چپ‌گرا و روشنفکران بی‌توجه به بنیادهای اجتماعی حاکم، مطرح شد.

زمینه‌های اساسی مورد بحث نویسندگان اگزیستانسیالیست، تیره و مبهم و بیشتر در مورد اضطراب‌ها، ناامیدی‌ها، مرگ و از خودبیگانگی انسان‌ها بود. در ابتدا چنین تصور می‌شد که این اظهارات غمگانه بر اثر محیط دهشتناک آلمان نازی، دشواری‌های جنگ، سرخوردگی‌ها، توقف توسعه مادی و معنوی که از این قبیل حوادث بزرگ و دهشتناک ناشی می‌شود، است.

بعدها به اثبات رسید که اگزیستانسیالیسم چیزی برتر از یک مکتب ادبی و به مراتب فراتر از یک موج زودگذر است. این آگاهی به تدریج حاصل شد که اگزیستانسیالیسم اساساً برداشتی فلسفی است و به قرن نوزدهم و پیش از آن بازگشت می‌کند و نگرش آن کاملاً با نگرش فلسفه کلاسیک که مبتنی

بر «تشکل اصول» و برداشت جدید مکتب‌های تحلیلی است، تفاوت دارد. (فرهنگی، ۱۳۶۶، ۷۶).

اثر تفکرات اگزستانسالیستی به‌زودی در الهیات احساس شد، زیرا که این تفکرات، ریشه‌های تاریخی خود را در این زمینه دارند. همچنین این فلسفه حضور خود را در روان‌شناسی و بالاختص در روان‌کاوی به‌زودی به اثبات رسانید.

در دنیای فلسفه آمریکای شمالی، اگزستانسالیسم با اقبال فراوان روبه‌رو نشد و در محاق بی‌توجهی قرار گرفت، علاقه فلاسفه آمریکای شمالی بیش از یک نسل است که به تفکرات فنی و تحلیلی مخصوصاً تحلیل زبان، منطق و روش علمی محدود شده است (فرهنگی، ۱۳۶۶، ۷۷).

این مجذوبیت فلاسفه مراکز علمی آمریکای شمالی به چنین موضوعات پیچیده و فنی در موارد زیادی به باروری فعالیت‌های فلسفی انجامیده است، اما مقارن آن به گسستگی ارتباط این فلاسفه با دیگر جنبه‌های وجودی انسان منجر شده است. بر اثر تحقیقات انجام‌شده، کم و بیش می‌توان نتیجه گرفت که قسمت اعظم زندگی و فعالیت‌های انسان به فلسفه ارتباط دارد، ولو آنکه خود از آن بی‌خبر باشد، برای مثال، کرن بریتون (۱۹۵۳) دریافته است که با دشواری می‌توان از انسان‌ها خواست که بدون مسائل ماوراءالطبیعه زندگی کنند تا بدون روابط جنسی (فرهنگی، ۱۳۶۶، ۷۷).

انسان‌ها فقط به خصوصیات جهانی که در آن زندگی می‌کنند و روابطی که با اشیا دارند علاقه‌مند نیستند، بلکه عمیقاً به آنها توجه داشته و گاه نگران آنها هستند. این علاقه‌مندی و توجه، نه تنها در سطح بسیار متعالی و تکنیکی فلسفه به صورت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و علم اخلاق متجلی می‌شود، بلکه همان‌طور که اگزستانسالیست‌ها نشان داده‌اند، انسان نسبت به وجود خویش نیز بسیار علاقه‌مند است و می‌خواهد بداند، که هست و برای چه کاری به این جهان آمده است؟ به کجا خواهد رفت و غرض از این آمدن و شدن چیست؟ این علاقه و توجه در مکتب اگزستانسالیسم نسبت به صفات و مشخصات وجودی فرد کاملاً با برداشت فلاسفه کلاسیک یا حتی فلاسفه جدید اروپا و آمریکا، متفاوت است. پرسش در مورد ماهیت وجود یا

هستی، پرسشی که از بدو ایجاد فلسفه کلاسیک مطرح بوده است و تعمق در آن اشکال خاص ماوراءالطبیعه را عرضه کرده است، که نه تنها به زعم خود طبیعت انسان را تشریح می‌کند، بلکه می‌گوید که بشر چه باید باشد و چه باید انجام دهد (فرهنگی، ۱۳۶۶، ۷۷).

به این ترتیب، اغلب فلاسفه به صورت انتزاعی به انسان نگاه می‌کنند. اما همواره انسان عادی و شاید در برخی از موارد انسان فیلسوف در لحظه‌های با خود بودن و دور از تفکرات مجادله‌آمیز، به این می‌اندیشد که مسئله حقیقی وجود او با تصور ماهیتی انتزاعی حل‌شدنی نبوده، بلکه وجود او در اینجا، در این جهان، انکارناپذیر است.

برداشت فلسفی اگزستانسالیسم با این احساس یا اشراق یا هر اصطلاح دیگر که به آن بدهیم، سازگار است. بنابراین، اگزستانسالیسم، به طریقی، همان چیزی را پیشنهاد می‌کند که سقراط برای فلسفه زمان خود آن را پیشنهاد کرده بود که توجه به طبیعت مادی را در مرکز فلسفه باید رها کرد و باید به دنبال چیزی «همه فراگیر» بود تا بتواند همه‌چیز را تشریح کند، نه آنکه فقط انسان را در مرکز بررسی‌های فلسفی قرار دهد.

«آنها را بشناس» اخطار مهم سقراط بود. «زندگی بدون جستجو، زندگی ارزشمندی نیست». و در دوره‌ای بس بعید از سقراط، فیلسوف پیشتازی را در تاریخ تفکرات فلسفی می‌یابیم که می‌گوید: «انسان همه‌چیز است» و چیزی جز انسان وجود ندارد. این فیلسوف انسان‌گرا «کارل یاسپرس» است. اگر اگزستانسالیسم را بتوان تعریف کرد و در این بسی تردید است، آن را باید به عنوان فلسفه‌ای دانست که به وجود حقیقی انسان توجه دارد و هنرش بررسی عمیق این پدیده و توجه دادن انسان‌ها به آزادی ذاتی خویش است (فرهنگی، ۱۳۶۶، ۷۷).

بی‌شک، اگزستانسالیسم یکی از اساسی‌ترین جریان‌های فکری است که البته پیدایش آن در غرب معاصر در کنار مارکسیسم ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول کرده و آنان را برآن داشته است که تاملاتی عمیق در باره آن داشته باشند. اگر «کی‌یرکگارد» دانمارکی را، هم آن‌طور که بعداً خواهد آمد، اولین متفکر معاصر بدانیم که پایه‌های اگزستانسالیسم را بنیان نهاد و معاصر